

فصلنامه علامه

نشریه مؤسسه تحقیقاتی علوم اسلامی - انسانی دانشگاه تبریز

سال هجدهم - شماره پیاپی ۵۷

تابستان ۱۳۹۸

کاربرد اصطلاحات نجومی در دیوان ظهیرالدین فاریابی*

امیرعلی آذرطلعت**

خلیل حدیدی***

چکیده

در تاریخ ادبیات فارسی، شاعران در لابلای اشعار خود از اصطلاحات علوم رایج زمان در پدید آوردن مضامین شعری در گستره کلام بهره شایانی برده‌اند، و از جمله این علوم، علم نجوم است که نقشبندان معانی، به ویژه شاعرانی که در علم نجوم سرآمد اقران خویش بوده‌اند، در پاسخ به آرزوی دیرینه بشر که همیشه در پی شناخت اجرام آسمانی بوده است، علی رغم دست نیافتن مستقیم به این اجرام، خواسته‌اند در سخن خود زمین را به آسمان پیوند دهند. از این رهگذر با به کارگیری اسامی ستارگان، برج‌ها و صور فلکی با توجه به مدلولات احکامی آنها، معانی بکری را در گستره مضامین شعری پدید آورده‌اند. از میان این سخنوران، در آثار شاعرانی که با تحصیل این علم، دانش و بهره کافی یافته‌اند، بیش از آثار سایر شاعران، این اصطلاحات کاربرد دارد، و سنخور نامی قرن ششم هجری، ظهیرالدین فاریابی از سرآمدان آنهاست.

واژگان کلیدی: اصطلاحات نجومی، اجرام فلکی، مضامین شعری؛ ایهام تناسب،

ادبیات فارسی

تاریخ پذیرش: ۹۸/۴/۱۵

* تاریخ دریافت: ۹۸/۱/۳۰

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز

*** دانشیار دانشگاه تبریز

مقدمه

نجم به معنی ستاره، و در قرآن مجید سوره‌ای به این نام (۵۳) اختصاص یافته است. این واژه همچنین در سوره‌های متعدّد، سه بار (نحل: ۱۶؛ نجم: ۱؛ الرحمن: ۶) و جمع آن نجوم نه بار (انعام: ۹۷؛ اعراف: ۵۴؛ النحل: ۱۲؛ الحج: ۱۸؛ الصافات: ۸۸؛ الطور: ۴۹؛ الواقعة: ۷۵؛ المرسلات: ۸ و التکویر: ۲) به کار رفته است.

از دیرباز، بشر همواره در پی شناخت روشنان فلکی بوده‌است، و بر این باور که ستارگان در سرنوشت انسان تاثیر دارند، احکام نجومی را پدید آورد. «احکام نجومی علمی کهن و خرافی برای پیشگویی در کارها و امور جهان و انسان، به وسیله مطالعه در آثار ستارگان بوده است. گویا نخستین بار بابلی‌ها در سه هزار سال پیش از میلاد از این علم استفاده می‌برده‌اند، سپس ایرانیان و یونانیان و مردم روم و دیگر جاها احکام نجومی را مورد استفاده قرار دادند. احکامی‌ها چون از روی حرکت ستارگان و مواضع آنها پیشگویی‌هایی انجام می‌داده‌اند، خود سبب تکامل و گسترش علم ستاره‌شناسی و هیئت شده است.» (مصطفی، ۱۳۶۶؛ ۲۰)

«دانش نجوم را به عربی تنجیم و به یونانی استرنومیا *Astronomia* و به فارسی ستاره‌شناسی گویند.» (همان: ۵۳۰، به نقل از ترجمه مفاتیح العلوم / ۲۰۴)، و علم هیئت: «علمی است که در آن از ظواهر اجرام آسمانی و قوانین حرکات ظاهری و حقیقی و اندازه‌ها و فاصله‌ها و خواص طبیعی آنها بحث می‌شود.» (همان: ۸۶۸) اما «منجم کسی است که اختران و افلاک را بیشتر از جهت تاثیر آنها در زمین مورد مطالعه قرار می‌دهد، و کار وی صدور احکام نجومی است.» (همان: ۷۵۷)

علم نجوم را می‌توان از علوم قدیمه به شمار آورد که نسبت به برخی از علوم قدمت زیادی دارد. در زمانهای قدیم نیز در کنار سایر علوم تدریس می‌شد. شاعران در

طول قرن‌ها که همواره در پی موضوع تازه‌ای برای ابداع مضامین شعری بودند، از مصطلحات این علم سود فراوان برده، و مضمون‌های دلنشین و متنوعی پدید آورده‌اند. به عبارت دیگر در آفرینش معنی از اسامی ستارگان و صور فلکی تاثیر بسیاری پذیرفته‌اند. در شعر فارسی این تاثیر پذیری دامنه گسترده‌ای دارد، و کاربرد آن در شعر شاعرانی از قبیل فلکی شروانی، خاقانی، نظامی، انوری و مجیرالدین بیلقانی چشمگیر است. ظهیر الدین فاریابی نیز از جمله شاعرانی است که به سبب تبخّر وافی در علم نجوم، با استفاده از اصطلاحات این علم، مضامین بکری را در شعر خلق کرده است. این مضامین جدا از معانی گوناگون، با ایهام و ایهام تناسب همراه است. ما در این مقال، جدا از کنایات شعری که در ارتباط با آسمان و افلاک است، به تنوع کاربرد اصطلاحات در دیوان ظهیرالدین فاریابی، در ۴ بخش، الف- اصطلاحات؛ ب- صور فلکی؛ ج- برج‌ها و د- اختران می‌پردازیم.

الف) اصطلاحات نجومی

۱. اجتماع:

اجتماع اتّصال و قران آفتاب و ماه است، و طالع آن وقت را طالع اجتماع گفته‌اند. چون در این وقت ماه زیر شعاع آفتاب به سر می‌برد. این حالت برای دیگر سیارات احتراق نام دارد. (مصفی، ۱۳۶۶: ۱۷) / اختران: در اینجا مقصود آفتاب و ماه است. اجتماع اختران دانی که در میزان چراست خود نکو دانی که این قسمت چه نیکو کرده‌اند (دیوان، سفینه: ۴۷۷)

۲. احکام، معزول

احکام: جمع حکم، علمی کهن و خرافی برای پیشگویی در کارها و امور جهان و انسان به وسیله مطالعه در آثار ستارگان بوده است. گویا نخستین بار بابلی‌ها در سه

هزار سال پیش از میلاد از این علم استفاده می‌برده‌اند. سپس ایرانیان و یونانیان و مردم روم و دیگر جاها احکام نجومی را مورد استفاده قرار داده‌اند. احکامی‌ها چون از روی حرکت ستارگان و مواضع آنها پیشگویی‌هایی انجام می‌داده‌اند، خود سبب تکامل و گسترش علم ستاره‌شناسی و هیئت شده است. (همان: ۲۰)

معزول: کنار نهاده شده (انوری، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۲۳۳)

تا به خاصیت احکام فلک طبع جهان قابل نیک و بد و حامل نفع و الم است
(همان: ۴۶۵)

به موقعی که تو در تخت حکم بنشینی ستاره معزول گردد از احکام
(همان: ۴۵۸)

۳. ارتفاع

ارتفاع، رصد، طالع و سعد

ارتفاع: زاویه بین خورشید یا زاویه بین جسم سماوی با استوای سماوی را ارتفاع خورشید یا ارتفاع آن جسم سماوی گویند. در کتب نجوم قدیم ارتفاع عبارت از بعد کوكب از افق است. گرفتن ارتفاع برای تعیین درجه طالع به وسیله اسطرلاب و تخته خاک گرفته می‌شده است (همان: ۳۱) طالع: جزوی است از منطقه البروج که در وقت مفروض در افق شرقی باشد. اگر آن وقت زمان ولادت شخصی بود آن را طالع مولود یا طالع آن شخص گویند. طالع مشهورترین واژه نجوم احکامی است. (همان: ۴۸۷) رصد: عمل مطالعه و مشاهده اجرام سماوی و پدیده‌های آسمانی از نظر تعیین حرکات و مواضع و خواص مختلف آنها (همان: ۳۱۸)

۳,۱. ارتفاع، رصد، طالع و سعد

در آن رصد که کند ارتفاع طالع او هزار سعد میان بسته بار بگشاید
(همان: ۴۵۷)

۳،۲. ارتفاع و انخفاض:

تا آفتاب دولت تو ارتفاع یافت کار مخالفان تو جز انخفاض نیست

(همان: ۴۷۹)

ارتفاع با توجه به آفتاب ایهام تناسب دارد. انخفاض: در نجوم پایین افتادگی یک

نقطه نسبت به افق حسی است؛ (همان: ۲۱۷) اما در اینجا مراد نیست و در معنی پستی

و حقارت است، و ایهام تناسب دارد.

۳،۲. ارتفاع، قدر و اسطرلاب:

قدر: میزان درخشندگی ستارگان است، و چون کواکب در صغر و کبر مختلف‌اند،

مجموع را در شش اندازه نهاده‌اند که آن را قدر یا عظم خوانند. (همان: ۵۸۰، به نقل از

نفایس‌الفنون) ایهام دارد. / اسطرلاب: در اصل از دو کلمه یونانی (استرو) Astro به

معنی ستاره و (لامبانین) Lambanin به معنی آینه ترکیب شده است و معنی آن آینه

نجوم یا ترازوی نجوم، یا مقیاس نجوم است. ابوریحان بیرونی در التفهیم می‌نویسد: «و

بدین آلت دانسته آید آنچه از روز و شب گذشته بود، به آسانی و غایت درستی، و نیز

دیگر کارها که از بسیاری نتوان شمردن». (همان: ۴۲) و در تعریف امروزه ابزاری برای

مشخص کردن مکان سیارات در آسمان، مشتمل بر چند صفحه مشبک و مدرج که

روی یکدیگر حرکت می‌کنند. (انوری، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۴۲)

یگانه‌ای که فلک آفتاب قدرش را در ارتفاع معالی کمین سطرلاب است

(همان: ۳۹)

۴. انقضاض

انقضاض: سقوط سریع ستاره، رفتن ستاره (معین، ۱۳۸۴، ج ۱: ۳۸۶)

قدر تو کوکبی است که از آسمان ملک تا صبح محشرش خطر انقضاض نیست
(همان: ۴۷۹)

۵. برج شرف

برج شرف: شرف در مقابل هبوط است. درجاتی از برج‌ها یا همهٔ برج را برای سیاره، شرف آن سیاره گویند. چنان که شرف آفتاب در ۱۹ درجهٔ حمل و برج حمل را شرف یا بیت‌الشرف لقب داده‌اند. (مصطفی، ۱۳۶۶: ۴۳۹)

تا ز برج شرف طلوع کند طلعت آفتاب روی زمین ...
(همان: ۴۶۱)

۶. تحویل و تعدیل

تحویل: روزی که در آن آفتاب در برج حمل داخل می‌شود؛ روز تحویل سال (همان: ۳۲۲) / تعدیل: چون مقداری بر حرکت وسط کوکب، اضافه یا از آن کم کنند معادل حرکت کوکب در فلک البروج به رأی‌العین سنجیده می‌شود. (همان: ۱۳۸)

تحویل همی کند به برجی کز عدل تو یافته‌ست تعدیل
(همان: ۴۷۵)

۷. تقویم

تقویم: دفتری است که منجمان حاصل مطالعات خود را از رصد و زیج دربارهٔ پدیده‌های گوناگون کیهانی یا احکام نجومی استخراج و برای اطلاع مردم منتشر می‌ساخته‌اند، و تقویم‌های رقومی یا رمزی از آن نوع است. (همان: ۱۳۹)

شب ستاره شمرم، بر دو رخم زان باشد زخم ناخن چو حرفی که بود بر تقویم
(همان: ۴۶۲)

۸. تأویل توأمان

تأویل توأمان: توجیه جوزا؛ در قدیم تأثیر ستارگان را در سرنوشت انسان مؤثر می‌دانستند، توأمان آوردن شاعر بدین سبب است که با توجه به احکام نجومی صاحب طالع جوزا پاکیزه و کریم و دوستدار دانش و علم‌های آسمانی با حافظه قوی و دارای سیاست و ... است. (همان: ۱۶۷)

تأویل توأمان چه بود پیش از آنکه ملک آن را دهد خدای که دین را شعار کرد (همان: ۴۴۳)

۹. حضيض، اوج و کیوان

حضيض: پایین‌ترین حدّ چیزی (همان: ۸۶۳)، و در کنار اوج کیوان که در اینجا مراد نیست به معنی نقطه‌ای روی مدار هر سیاره یا هر جرم آسمانی، که حداقل فاصله را از خورشید یا ستاره اصلی دارد (همان)، ایهام تناسب دارد. / اوج: در اصطلاح نجومی، مقابل حضيض، و به معنی بلندی و ترفع و نقطه‌ای از مسیر قمر است در اطراف کره زمین که در آن نقطه ماه بیشترین فاصله را از زمین دارد (همان: ۶۲)، و در اینجا مراد بالاترین نقطه سیاره زحل است، به سبب اینکه زحل را شاعران، پاسبان هفتمین فلک لقب داده‌اند. / کیوان: ← زحل

صاحب عادل نظام الملک ثانی مجددین ای حضيض بارگاہت اوج کیوان را مماس (همان: ۴۸۳)

۱۰. خطّ محور:

خطّ محور: خطّ فرضی که یک شکل و یا حجم فضایی مشخصی به دور آن می‌چرخد. خطّی است ثابت، داخل کره و از یک قطب به قطب دیگر می‌پیوندد، و کره به دور آن می‌چرخد. به خطّ محور، خطّ کلّ و محور عالم نیز گویند. (همان: ۲۳۶)

مدار دولت و دین بر محیط آن فلک است که رُمح خطی شاه است خطّ محور او
(همان: ۴۵۲)

۱۱. دوران چرخ و اختر:

دوران چرخ و اختر: دوران چرخ، حرکت فلک به گرد مرکز عالم و دوران اختر،
جدایی سیاره است از نقطه معین در فلک البروج تا بازگشت به همان نقطه. (همان:
۲۹۳ و ۲۹۴)

همیشه تا دول اندر جهان کون و فساد بود مسخر دوران چرخ و اختر او
(همان: ۴۵۲)

۱۲. دور قمری:

دور قمری: دور کواکب هر هزار سال یک بار است. ما در دور هفتم یعنی دور
قمری هستیم که آخرین دور جهان است. «برخی از متقدمان معتقد بوده‌اند، که عمر
جهان هفت هزار سال است، و هر هزاره را یک دوره و هر دوری را متعلق به یکی از
هفت ستاره سیاره شمرده، و آغاز از ستاره کیوان کرده، و به ترتیب هر دوره را به نام
یکی از ستارگان رونده می‌خوانده‌اند، و ظهور پیغمبر (ص) در هزاره هفتم، که دوره
قمر است به وقوع پیوسته، و ذکر دور قمر در این اشعار مبتنی بر این عقیده می‌باشد، و
اکنون سال‌های دراز می‌گذرد که دور قمری به نهایت رسیده [و دوباره] دوره زحل
آغاز شده است.» (شمیسا، ۱۳۸۷، ج اول: ۵۱۱ و ۵۱۲، به نقل از فروزانفر، خلاصه
مثنوی: ۲۳۹)

صبحدم ناله قمری شنو از طرف چمن تا فراموش کنی محنت دور قمری
(همان: ۴۴۹)

۱۳. رجوع

رجوع: بازگشت سیاره و حرکت طولی آن بر خلاف ترتیب بروج است. هریک از سیارات به ویژه خمسه متحیره گاهی حرکت بر توالی، یعنی مستقیم دارند، و گاهی بر خلاف آن و گاهی ساکن به نظر می‌رسند. حرکت بر خلاف توالی آنها را رجوع یا تراجع یا تدویر گفته‌اند، و کوكب در این حالت، راجع لقب دارد و این اختلاف در حرکات نتیجه تصور دو حرکت توالی (گردش به دور زمین) و تدویر (حرکت به دور مرکز دیگری) است، و تراجع را به حرکت یا رجعت کوكب از حرکت معمولی خود از مغرب به مشرق معنی کرده‌اند. (مصفی، ۱۳۶۶: ۳۱۵)

دائم که هست انجم سیاره را رجوع لیکن به قول حاجب و رای وزیر تو

(همان: ۴۶۲)

۱۴. رصد، خسف، طالع و ارتفاع

رصد: عمل مطالعه و مشاهده اجرام سماوی و پدیده‌های آسمانی از نظر تعیین حرکات و مواضع و خواص مختلف آنها (همان: ۳۱۸) خسف: همان خسوف به معنی فرو رفتن و نقصان یافتن است.

در حساب طالع تو خسف میزان باد شد کارتفاع این رصد بالای اختر یافتند

(همان: ۴۴۸)

۱۵. سعود فلک

سعود فلک: سعود ستارگانی هستند که همیشه و ذاتاً سعد می‌باشند و عبارتند از: سعدین (زهرة و مشتری) از سیارات، و سعد بهایم، سعد همام و سعد مطر، سعد بارع، سعد نهی، سعد ذابح و سعد بلع، سعد السعود، سعد الاخیبه، سعد ناشره، سعد الملک که آنها را سعود گردون و سعود سپهر هم گفته‌اند. (مصفی، ۱۳۶۶: ۳۹۸)

در طلعت نجوم افق را مطالعه در منظرت سعود فلک را مناظره
(همان: ۱۶۳)

۱۶. سقظه

به نظر می‌رسد شاعر، سقظه را به جای ساقط (وتد)، که در اصطلاح نجومی به معنی برج است. (همان: ۸۲۴) به کار برده است، که جمع آن سواقط است. هر محدب گردون سقظه را یعنی هر ساقط گردون محدب: هر برج از فلک خمیده محیط جاه تو را غایتی ست در وسعت که هر محدب گردون سقظه را شاید
(سفینه: ۴۸۲)

۱۷. فتح باب

فتح باب: موقع اتصال دو کوکب است که خانه‌های آنها مقابل یکدیگر باشد. مانند اتصال ماه یا آفتاب با زحل که خانه آنها مقابل خانه زحل است یا اتصال زهره با مریخ، اتصال اول نشانه آمدن باران و برف به طور آرام و اتصال دوم دلیل باران تند و سیل و تگرگ و رعد و برق و طوفان و اتصال عطارد با مشتری فتح باب بادهاست.
(مصفی، ۱۳۶۶: ۵۵۲)

هر کجا خشکسال عافیت است ابر تیغ تو فتح باب کند
(همان: ۴۷۲)

ایا شهی که به یک فتح باب، همّت تو جهانیان را در موج آسمان افکند(ایهام تناسب)
(همان: ۴۵۴)

۱۸. قدر

خدا یگانا دانی که طاق ایوانت ز روی قدر و محل با ستاره زبید جفت
(همان: ۴۷۶)

۱۹. قران باد

قران باد: اجتماع دو یا چند سیاره است در برج میزان، یا در یکی از بروج مثلثه بادی (همان: ۵۸۶)، ظهیر از شاعرانی است که مخالف حکم قران و وقوع آن طوفان بوده است، و جدا از قصیده مذکور که بدان متذکر شده، رساله‌ای نیز در ابطال آن نوشته و به ممدوح خود طغان شاه بن مؤید فرستاده، و در قطعه‌ای با مطلع

سر ملوک جهان شهریار روی زمین به دست و دل حسد بحر و غیرت کانی
بدان اشاره کرده است.

شهریارا خبر باد قران می‌دادند که همه روی زمین زعزع و صرصر گیرد
(همان: ۴۵۷)

سفینه: عرعر و صرصر؛ مطابق نسخ (نا) و (نب) تصحیح شد.

۲۰. قطب، محور

قطب: نقطه خروج محور کره را قطب گویند و در هر کره دو نقطه برای خروج فرضی، دو سر محور وجود دارد؛ که قطبین گفته می‌شود. و دایره صغیره‌ای که قطب مرکز آن باشد دایره قطبی گویند. / محور: خط فرضی است که یک حجم فضایی مشخصی دور آن می‌چرخد مانند محور زمین که کره زمین تقریباً هر ۲۴ ساعت یک بار دور آن می‌گردد، و به آن حرکت شبانه‌روزی یا وضعی می‌گویند. (همان: ۵۹۲ و ۷۱۷)

آسمان همچنان به جای خود است هم بر آن قطب و هم بر آن محور
(همان: ۴۶۹)

۲۱. محاق

مُحاق: وضعیّت ماه در سه شب آخر ماه‌های قمری، در این وضعیّت هلال آن بسیار باریک است و از زمین دیده نمی‌شود. (همان: ۲۰۹۹)

گر عارضه‌ای روی نمودت ای شاه خوش باش کزو نیافت نقصان به تو راه
زین پس بودت فزونی و حشمت و جاه زیرا که پس از محاق بفرزاید ماه
(همان: ۴۸۷)

۲۲. مرکز، قطب، دایرات فلک و مدار

مرکز، مدار و نقطه ثقل هر شیء و هر جرم یا کره سماوی را گویند (همان: ۷۲۷)

/ قطب، عبارت است از نقطه خروج محور کره که در هر کره دو نقطه برای خروج فرضی دو سر محور وجود دارد که قطبین گفته می‌شود، و دایره صغیره‌ای که قطب مرکز آن باشد، دایره قطبی گویند. (همان: ۵۹۲)

بر مرکز مراد توکان قطب دولت است تا حشر دایرات فلک را مدار باد
(همان: ۴۵۶)

۲۳. منطقه

منطقه: نوار باریکی به پهنای ۹ درجه در بالا و ۹ درجه در پایین دایره البروج که مدار سیاره‌ها در آن قرار گرفته است. (انوری، ذیل «منطقه البروج»: ۲۳۰۸)

پیش از طلوع کوكب عدل تو آسمان هرگز یمین منطقه نشناخت از یسار
(همان: ۴۴۵)

۲۴. هلال

هلال: حالت کمائی شکل ماه در آغاز هر ماه قمری؛ ماه نو (همان، ج ۲: ۲۶۰۸)

مثال ساحت میدان توسّط سطح فلک نمونه سر چوگان توسّط شکل هلال
(همان: ۴۵۱)

۲۵. منطقه چرخ

منطقه چرخ: کمر بند چرخ؛ نطاق البروج، یا کمر بند بروج جای بروج دوازده گانه آسمان و مسیر خورشید در وسط آن است. (مصفی، ۱۳۶۶: ۷۶۴ به نقل از ترجمه مفاتیح العلوم: ۲۱۱)

طغانشه بن موید که گوید و رسدش که هست منطقه چرخ حلقه کمرم
(همان: ۴۶۴)

۲۶. هفت اورنگ، قطب شمال

هفت اورنگ: دب اکبر و دب اصغر؛ خرس بزرگ و خرس کوچک که هر دو صورت بزرگ و کوچک در نیم کره شمالی هستند که قسمتی از ستارگان اول را بنات النعش کبری و دیگری را بنات النعش صغری می گویند. (همان: ۲۷۴ و ۲۷۵) / قطب شمال: قطب شمال که با قطب جنوب، هر دو را قطب سماوی می گویند، هریک از دو نقطه در نیم کره های شمالی و جنوبی آسمان که به نظر می رسد اجرام سماوی به دور آن می چرخند، و نقطه تقاطع محور دوران زمین با صفحه آسمان در نظر گرفته می شود. (همان، ج ۲: ۱۷۲۰) / چتر: سایبانی که بر سر پادشاه نگه می داشتند و از لوازم پادشاهی محسوب می شده است. (همان، ج ۱: ۷۸۸) و به قرینه قطب شمال و هفت اورنگ، که در اینجا مراد نیست در معنی آسمان است که ایهام تناسب دارد. / مدار: گردش به گرد مرکز چترش مدار هفت اقلیم چو گرد قطب شماری مدار هفت اورنگ
(همان: ۴۵۵)

(ب) صور فلکی

صورت فلکی: صور فلکی و صور کواکب. هر صورت مجموعه مشخص از ستارگان است. منجمین قدیم، این صورت ها را به نام خدایان و حیوانات نامیده اند. بطلمیوس فهرستی از چهل و هشت صورت فلکی تنظیم کرده که بیشتر آنها در نیم کره

شمالی و استوای سماوی قرار دارند. بعداً در اثر مسافرت به نیم‌کره جنوبی زمین، ستارگان جدیدی رؤیت شدند، که بیشتر نام آلات مربوط به کشتیرانی و نام جانوران دریایی به خود گرفتند. از زمان بطلمیوس به بعد، چهل صورت فلکی دیگر دیده شدند که بیشتر آنها مربوط به قرن هفتم میلادی به بعد است. در حال حاضر آسمان به ۸۸ صورت تقسیم شده است، که ۳۳ شمالی و بقیه تقریباً جنوبی می‌باشند. تقسیم‌بندی ستارگان آسمان به صور مختلف کار شناختن و بررسی آنها را آسان می‌کند. (همان: ۴۷۴ و ۴۷۵، به نقل از فرهنگ اصطلاحات علمی)

نگاشت عزم تو بر صورت فلک جنبش سرشت حلم تو در طینت زمین آرام
(همان: ۴۵۸)

۱. اکیلیل

اکیلیل: اکیلیل جنوبی و اکیلیل شمالی، اکیلیل جنوبی از صور یازده گانه جنوبی و سیزده کوکب‌اند، همه در صورت و به واسطه حالت دایره آنها، اعراب آنها را «قبه» خوانند و بعضی «ادعی النعام»، نام فارسی اکیلیل «افسر» است. ابوریحان بیرونی تصریح کرده که اگر اکیلیل شمالی را «فکه» بگوییم، جنوبی را اکیلیل تنها می‌توان گفت، در غیر این صورت، باید اکیلیل جنوبی گفت تا با اکیلیل شمالی یعنی فکه فرق توان داد. اکیلیل شمالی: فکه، که عوام آن را کاسه یتیمان و کاسه درویشان و قصعه المساکین گفته‌اند، صورتی است در نیم‌کره شمالی با بعد ۱۵ ساعت و ۳۵ درجه و میل شمالی ۳۰ درجه و بین صورت الجاثی و عوا واقع است. ابوریحان گوید اکیلیل ای افسر، و سه ستاره است روشن بر پیشانی کژدم، بر پهنا نهاده، و اندر آن لختی خم است. منجمان قدیم ستارگان اکیلیل شمالی را هشت عدد ذکر کرده، بعداً تا بیست عدد شماره کرده‌اند. دایره اکیلیل در پس صورت عواست، و «نیر الفکه» ستاره روشن آن است. بدین سبب

تمامی صورت را «فکّه» گفته‌اند. (همان: ۵۳ و ۵۴)؛ و همچنین هفدهمین منزل از منازل
 قمر، مشتمل بر سه ستاره از برج عقرب است. (همان: ۱۸۶)

از برای نثار طبع تو چرخ عقد گوهر گشاده از اکیلیل

(همان: ۴۸۲)

سفینه: از برای طلیعت تو که چرخ؛ مطابق نسخه خطی (نا) تصحیح شد.

۱.۱. اکیلیل و بهرام

فرق بهرام را که از اکیلیل تاج عالی خسروانه زدند...

(همان: ۴۷۲)

۱.۲. اکیلیل و عقد پروین

شها جواهر اکیلیل و عقد پروین را برای زیور ملک تو داده‌اند نظام

(همان: ۴۵۸)

۲. خرچنگ

خرچنگ: برج سرطان، از صورت‌های برج شمالی در منطقه البروج است که امروز

نزدیک به ۸۳ کوکب در این صورت دیده می‌شود. (همان: ۳۸۳)

کجاست رکن بساط خدایگان تا من برم چو شعری ارکان شعر بر خرچنگ

(همان: ۴۵۵)

ج) برج‌ها

فلک البروج به اعتبار شش دایره‌ای که بر آن توهم کنند به دوازده قسم متساوی

تقسیم شود و هر نصفی به شش، هر قسمی را از آن برجی خوانند، به نامهای: حمل،

ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو، حوت. (همان: ۷۹)

به نقل از نفایس الفنون)

۱. بره (برج حمل)

بره: نوزاد گوسفند؛ برج حمل، صورتی است از نیم کره شمالی در منطقه البروج با بعد ۲ ساعت و ۳۰ دقیقه و میل شمالی ۱۳ درجه. معروفترین ستاره برج حمل شرطین بر شاخ و دیگر بطین بر ران صورت، که منازل اول و دوم قمر نام دارند، و دو ستاره‌ای که در خارج صورت است ناطح گویند. (همان: ۲۰۹)

این جرئت از کجاست که با چون تو راعی از مرغزار چرخ رباید همی بره
(همان: ۴۷۹)

کنون نه از پی آن شد سوی حمل که زند به پیش طلعت تو لاف عالم افروزی
(همان: ۴۸۱)

چو آفتاب غلامی زیان ندارد اگر به خدمت بره‌ای آورد به نوروزی
(همان: ۴۸۱)

۲. جدی

جدی: (بزماهی)، صورت فلکی بالنسبه ضعیفی است در نیمکره شمالی در منطقه البروج با بعد ۲۱ ساعت و میل جنوبی ۲۰ درجه (همان: ۱۶۰)، به نقل از اصلاحات علمی) سر و دست جدی به طرف مغرب و پشت آن به طرف مشرق است. مقدم جدی به صورت بز و انتهای آن به صورت ماهی است. ستارگان برج جدی را ۲۸ عدد دانسته‌اند. (همان: ۱۶۰ و ۱۶۱)

از پی جدی، کرکسان فلک پر برین سبز آشیانه زدند
(همان: ۴۷۲)

۳. شیر فلک (برج اسد)

شیر فلک: کنایه از برج اسد، صورت شمالی منطقه البروج با بعد ۱۰ ساعت و ۳۰ دقیقه و میل ۱۵ درجه شمالی، قطب‌الدین محمود شیرازی کواکب برج اسد را ۲۷ کوکب شمرده است. (مصفی، ۱۳۶۶: ۳۹)

پیش او حمله‌های شیر فلک راست چون حیل‌های روباه است

(همان: ۴۷۱)

بکوفت گاو زمین را نهیت او گردن بکند شیر فلک را شکوه او چنگال

(همان: ۴۵۱)

۴. کژدم فلک (برج عقرب)

کژدم فلک: برج عقرب از صورت‌های منطقه البروج جنوبی، و ستاره روشن آن قلب العقرب است که ستاره‌ای است قرمز، در صورت عقرب خوشه‌های ستاره‌ای زیاد دیده می‌شود که به وسیله کهکشان راه شیری قطع می‌شوند. (همان: ۱۳۶۶، ۵۲۵)

عجب نباشد اگر کژدم فلک در دم نهان کند ز نهیب تو نیش چون زنبور

(همان: ۴۶۳)

۵. گاو گردون (برج ثور)

گاو گردون: برج ثور، صورت ثور گاوی را ماند که آن را کفل و دو پای نیست، سر برداشته یا در پیش انداخته، به اختلاف اقوال، مقدم آن به طرف مشرق و مؤخر آن به طرف مغرب است. ستارگان معروف ثور، پروین یا ثریا که بر سنام یا کوهان اوست، و ستاره بزرگ آن دبران است. ستارگان ثور را سی و دو در داخل صورت و یازده در خارج از آن شمرده‌اند. (همان: ۱۵۲)

اگر متابع ایشان بود فلک چه عجب بجز متابعت گاو کی کند گردون

(همان: ۴۶۸)

سفینه: که جز؛ مطابق نسخه خطی (نا) و (نب) تصحیح شد.

۶. تراوز (برج میزان)

میزان: ترازو؛ هفتم صورت میزان، همچون ترازو، و گفته‌اند: صورت میزان ترازویی را ماند که دو کفه آن به جانب مغرب و عمود آن به سمت مشرق واقع است. (همان: ۷۷۴، به نقل از التفهیم / ۹۰ و شرح بیست باب - باب سیم)

و گرنه از پی سنجیدن رضاش بود فلک ز برج ترازو عیار بگشاید

(همان: ۴۵۷)

د) اختران

۱. اختران ثابت

اختران ثابت: ستارگان فلک هشتم؛ ستارگان ایستاده [ثابت] آند که بر همه آسمان پراکنده‌اند و دوری ایشان از یکدیگر همیشه یکسان است. چنان‌که یکی به دیگر نزدیک‌تر و دورتر نشوند و به پرسی ایشان را بیابانی خوانند، زیرا گمشده بدانها راه یابد به بیابان و دریا. (همان: ۱۴۹، به نقل از التفهیم، ص ۶۰)

مرغی کز آشیانه اقبال تو پرد از اختران ثابت پاشند ارزنش

(همان: ۴۷۸)

۲. اختران نحس

اختران نحس: نحس اکبر، ستاره زحل و نحس اصغر ستاره مریخ (انوری، ۱۳۸۲:

۲۴۱۵)

بر دشمنت گشاده کمین اختران نحس وز هیبت تو تیره چو شب، روز روشنش

(همان: ۴۵۹)

۳. پراکندگی نعش

پراکندگی نعش: سه ستاره بر طول واقع شده در صورت دب اکبر (هفت اورنگ) به دنبال نعش، و سه ستاره به همین شکل در دب اصغر، اولی را بنات النعش کبری و دومی را بنات النعش صغری گفته‌اند. (مصفی، ۱۳۶۶: ۹۲)

همیشه تا که پراکندگی نعش بُود چنان که روزی اهل هنر در این ایام
(همان: ۴۵۸)

۴. پروین

عقد پروین: اضافه تشبیهی است. چون شکل پروین (ثریا) با هفت ستاره روشن خود به «عقد» یعنی گردن‌بند مانند شده است. پروین که نام عربی آن ثریا مصغر ثروی است به معنی زن بسیار مال و از ثروت مشتق است، و تصغیر ثریا به علت خردی ستارگان آن می‌باشد. نام دیگر ثریا در عرب «النجم» با الف و لام تعریف است و در قرآن کریم سه بار از «النجم» یاد شده است: (نجم: ۱)، (الرحمن: ۶)، (نحل: ۱۶)، ستارگان ثریا را شش تا هفت عدد دانسته‌اند که با چشم بدون سلاح می‌توان آن را دید. (مصفی، ۱۳۶۶: ۵۲۴ و ۱۰۲ و ۱۰۳)

قلاده پروین: قلاده در اصطلاح نجومی، عبارت است از ستارگان نزدیک بلده، که شش ستاره‌اند بر عصا به یا منديل صورت رامی به شکل قوس، اما در اینجا مراد از قلاده پروین همان عقد پروین (ثریا) است، و اضافه تشبیهی است، چون شکل ثریا «پروین» با هفت ستاره روشن خود به «عقد» یعنی گردن‌بند مانند شده است. (همان: ۵۲۴ و ۵۹۶)

خوشه پروین: مجموعه ستارگان پروین (ثریا)

ز بهر گوش شکوفه که مدح شاه شنید ز عقد پروین، ناهید گوشوار دهد

(همان: ۴۵۹)

- ز خرّمی چمن ملک تو چنان بادا که از شکوفه پروین بود گل افشانش
(همان: ۴۶۶)
- تویی که خوشه پروین بر این رواق بلند ز بهره نقل جلال تو بسته‌اند آونگ
(همان: ۴۵۵)
- گرت ز انجم و پروین یکی خلاف کند برون کشند به عنف از میان انجمنش
(همان: ۴۶۶)
- ای گسسته قلاده پروین زهره از بهر عقد بازوی تو
(همان: ۴۷۷):

۵. جدی

- جدی: مصغر جدی است و این تصغیر بدان جهت بوده که باجدی (=برج جدی) اشتباه نشود. جدی ستاره قطبی دب اصغر است و یک درجه و بیست دقیقه با قطب فاصله دارد، و در تمام بیست و چهار ساعت به دور قطب، به نظر ناظر حرکت می‌کند، ولی به علت نزدیکی به قطب، حرکت آن محسوس نیست و این حرکت در واقع مربوط به حرکت وضعی زمین است به گرد محور خود. (همان: ۱۶۲)
- تا بدیده‌ست ماه چتر تو را جرم خورشید هم عنان جدی
(همان: ۴۵۹)

۶. جوزا: (دو پیکر، توأمان)

- جوزا: (دو کودک بر پای ایستاده، دو پیکر) بطلمیوس کواکب جوزا را ۲۵ و هفلیوس تا ۳۸ کوکب برشمرده است و امروز تا ۸۵ ستاره در جوزا دیده شده است. جوزا بدان سبب گفته‌اند که: «جوز کل شی وسطه» یعنی جوز هر چیز میان یا وسط آن چیز است و چون به این صورت بر میان آسمان است آن را جوزا گفته‌اند. ابوریحان

بیرونی در التفهیم جوزا را دو کودک به پای ایستاده، که هریکی یک دست بر گردن دیگری پیچیده دارد، ترسیم کرده است. در شعر فارسی جوزا و توأمان و دو پیکر نام‌های مشترکی است هم برای صورت جبار و هم برای دو پیکر، و تشخیص میان آن دو مشکل است مگر با وجود قرینه‌ای مانند کمر بند و حمایل و کمر ترکش به معنی نطق الجوزا یا منطقة الجوزا که مخصوص صورت جبار است. (همان: ۱۶۸، ۱۶۷)

در تکاپوی خدمتش جوزا از کمر بستگان درگاه است
(همان: ۴۷۱)

سفینه: در تکاپوی همّتش؛ مطابق نسخه خطی (نا) تصحیح شد.

تا کرده‌ای زبانه خنجر سوی هوا تکبیر در زبان دو پیکر نهاده‌ای
(همان: ۴۶۶)

به تیری دوزم او را کش ز رفعت کمر شمشیر جوزا کیش باشد
(همان: ۴۸۱)

سفینه: چه رفعت؛ مطابق نسخه خطی (نا) و (نب) تصحیح شد.

۷. زحل (کیوان، پاسبان چرخ هفتم، پاسبان، پاسبان سپهر هفتم، فلک هفتمین)
زحل: از سیاره‌های منظومه شمسی است. مدار آن بین مدار مشتری و مدار اورانوس است. فاصله آن از خورشید تقریباً دو برابر فاصله مشتری از خورشید و حدود ۹/۵۴ واحد نجومی است. (واحد نجومی فاصله بین زمین و خورشید است).
حجم زحل ۷۳۴ برابر حجم زمین و جرم آن ۹۵ برابر جرم زمین، و جرم مخصوص آن یک هشتم جرم مخصوص زمین (۰/۷۲ نسبت به آب) و کمتر از جرم مخصوص دیگر سیارات است. قبل از کشف سیاره‌های اورانوس، نپتون، پلوتون، زحل بلندترین

سیارات و یا دورترین «پاختران» بوده و کلمه زحل خود به همین معنی است. زحل یعنی بسیار دور گریخته از فعل زحل یزحل یعنی بگریخت و می‌گریزد. زحل را نحس بزرگ و از روزهای هفته شنبه و از بروج جدی و دلو، و از اقالیم، نخستین اقلیم از خط استوا تا آخر آن از اوست. در شعر فارسی علاوه بر اینکه با نام کیوان و زحل فراوان از این اختر و منسوبات او یاد شده است. او را به کنایه و با توجه به مدلولات احکامی وی، پاسبان هفتمین طارم، پیر فلک، راهب دیر هفتم و ... فراوان وصف کرده- اند. (همان: ۳۳۶ و ۳۳۸)

پاسبان چرخ هفتم خوش بخسبد بعد ازین چون جهان را عدل و انصاف تو می‌دارند پاس

(همان: ۴۸۳)

در گرد بارگاه تو کیوان شب یتاق تا روز بوسه بر قدم پاسبان دهد

(همان: ۴۵۵)

در آن مقام که قدرش به صدر بنشیند رضا دهد فلک هفتمین به صف نعال

(همان: ۴۵۱)

بر بام هفت قلعه گردون هزار شب حزم تو پای بر زیر پاسبان نهاد

(همان: ۴۵۶)

بر در ایوان قدرش چون قمر صد پرده‌دار بر سر بام جلالش چون زحل صد پاسبان

(همان: ۴۴۸)

پاسبان سپهر هفتم را حزم بیدار تو به خواب کند

(همان: ۴۷۲)

۸. زهره (ناهید)

زهره (ناهید): از سیاره‌های منظومه شمسی است. مدار آن بین عطارد و زمین است. فاصله متوسط آن از خورشید ۱۰۸/۲۷ میلیون کیلومتر و سال نجومی آن ۲۲۵ روز می‌باشد. جرم آن ۰/۸ جرم زمین و قطر استوایی زهره ۱۲۳۹۲ کیلومتر است. در جو زهره اکسیژن موجود نیست. دمای سطحی آن ۴۲۷ درجه محاسبه شده است. از این اختر در زبان فارسی با نام‌های ناهید و بیدخت یاد شده است. و آناهیتا، شکل دیگر ناهید و آناهید فارسی و پهلوی و به معنی پاک و بی‌عیب از فرشتگان نگهبان آب بوده است، و معابد ناهید مشرف به رودها و جوی‌های آب در ایران کهن نشانه ایزدی و اقتدار ناهید بر عنصر حیاتی آب بوده است. زهره در اساطیر یونان به نام آفرودیت و نزد رومیان، همان ونوس الهه عشق بود، اما پاک و معصومیت آناهیتای ایرانی را نداشته است. اعراب مجاور شام و عراق زهره را به هنگام پیدا شدن در صبحگاهان می‌پرستیدند و در این حالت آن را «العزی» می‌نامیدند. و همچنین مورد پرستش صابئین نیز بوده است. (همان: ۳۴۵ و ۳۴۶)

چو خورشید در موبت صد غلام	چو ناهید در مجلس صد ندیم
(همان: ۴۵۸)	
ز یک جهت بره قربان همی کند بهرام	ز یک طرف گلوی گاو می‌برد ناهید
(همان: ۴۵۸)	
زمانه تیز کند ناله مرا آهنگ	چو زهره وقت صبوح از افق بسازد چنگ
(همان: ۴۵۴)	
پهلوی زهد و توبه ز حسن تو لاغر است	بازار ماه و زهره ز روی تو کاسد است
(همان: ۴۵۰)	

گوش ناهید را که از پروین حلقه‌ای پر ز درّ دانه زدند
(همان: ۴۷۲)

۹. سماک

سماک: مقصود سماک رامج، یا سماک نیزه است، که در صورت اسد و بر پای
چپ اوست و نیز بر فخذین صورت عوا است. این ستاره را «حارس السماء» و
«حارس الشمال» نیز خوانده‌اند. منزل سیزدهم ماه و ستاره درخشانی است، در این
صورت که آن را علاوه بر سماک نیزه، سماک میمون نیز نام نهاده‌اند. (همان: ۴۰۶)
سهیل، گوشه نشینی بود ز دولت او سماک، نیزه گذاری بود ز لشکر او
(همان: ۴۵۲)

۱۰. سها

سها: یعنی ستاره کوچک، یکی از سه ستاره دم دب اکبر است میان «جون» و
«عناق»، ستاره‌ای است بسیار خرد، قوت چشم و دوربینی را با آن امتحان می‌کردند.
(همان: ۴۱۳)

زهی دقایق لطف خفی چو جرم سها و لیک گشته چو خورشید در جهان مشهور
(همان: ۴۶۰)

سها چو برق زند گوهری ست بر تیغم قمر چو نور دهد قبه‌ای ست بر سپرم
(همان: ۴۶۴)

۱۱. سهیل

سهیل: از صورت ستارگان سفینه است و بر لنگر آن قرار دارد. بدین جهت آن را
لنگر کشتی هم گفته‌اند، و بعد از شعری یمانی از درخشنده‌ترین کواکب ثابت به شمار
می‌رود. (همان: ۴۱۸)

در دیده سهیل سنانت کشیده میل در ابروی هلال کمانت فکنده چین
(همان: ۴۷۷)

سنان رمح تو از چرخ سر کشیده چنانک سهیل را به ستم رخصت جوار دهد

(همان: ۴۵۹)

ای یمن تاب سهیلی که به ناموس عقیق زخم پولاد تو خون بر دل خارا دارد

(همان: ۴۴۷)

سهیل اگر نه ز دیوان او برد خطش مثال عزل دهند از ولایت یمنش

(همان: ۴۶۶)

۱۲. شعری

شعری: نام دو ستاره شعرای شامی و شعرای یمانی است. شعرای شامی هشتمین ستاره درخشان در صورت کلب اصغر و شعرای یمانی نخستین ستاره درخشان در صورت کلب اکبر است، فاصله اول تا منظومه شمسی ۱۱ سال نوری، و فاصله دومی از منظومه شمسی ۹ سال نوری است. شعری بنا به استناد قرآن (نجم: ۴۹) مورد ستایش عرب بود، و کلمه عبور در نزد شعری، تلویحاً اشاره دارد به اینکه، شعرای یمانی، چون در پی سهیل از مجرّه عبور کرد و در یمن و جنوب جای گرفت او را عبور (شعری العبور) گفتند. (همان: ۴۴۲، ۴۴۴)

به گرد خطّه اسلام حفظت آن خندق که می نیابد شعری بر او مجال عبور

(همان: ۴۶۰)

۱۳. شهاب

شهاب: مفرد شهب، جمع، احجار سماوی هستند که در اطراف خورشید حرکت می‌کنند، و به علت سردی و انجماد در نور خورشید می‌درخشند. ولی به سبب کوچک بودن، آنها را نمی‌توان دید مگر مواقعی که وارد هوای زمین می‌شوند. خوشبختانه اغلب تیرهای شهاب قبل از رسیدن به زمین خاکستر می‌شوند. اما گاهی یکی از آن سنگ‌های بزرگ آسمانی خود را به زمین رسانده، منفجر می‌گردند، و صدایی مانند نعره تندر به گوش ما می‌رساند. بعضی از مردم گمان کرده‌اند که به علت رجم شیاطین به وسیله شهاب‌هایی که در هنگام بعث روی داده، کاهنی نیز از روزگار نبوت منقطع گشته است، بدان سبب شیاطین را از اخبار آسمانی منع کنند، چون کاهنان، اخبار آسمانی را به وسیله شیاطین به دست می‌آورند. این باور که شهاب در آسمان برای ورود شیاطین به حرکت درمی‌آیند در قرآن کریم، سوره حجر آیات ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و سوره ملک آیه ۵ آمده است. (همان: ۴۴۵)

تا چون شهاب با تو فلک دل نهاد راست همچون هلال، قامت اعدا پر خم است

(همان: ۴۵۱)

راست چون پیش شاه رخ به عری پیش تیر شهاب دیو لعین

(همان: ۴۶۱)

وگر شهاب نه با نام او رود ز فلک میان راه به دم بفسراند اهرمنش

(همان: ۴۶۶)

سفینه: چه فلک؛ از نسخه خطی (نا) تصحیح شد.

هر خدنگی که از مسیر شهاب راست کردند و بر نشانه زدند...

(همان: ۴۷۲)

۱۴. عطارد (تیر چرخ)

عطارد: سیاره منظومه شمسی و نزدیک‌ترین سیارات به خورشید است، و کوچک‌ترین آنهاست. جرم آنها ۰/۰۵ جرم زمین، و فاصله متوسط عطارد از خورشید تقریباً ۵۷/۶ میلیون کیلومتر است. نام یونانی عطارد «هرمس» و رومی آن «مرکور» و فارسی آن «تیر» است. از جمله القاب عطارد خدای فصاحت و دبیری است. عطارد را با کفشهای بالدار و کلاهی بالدار با لبه بلند در حالی که عصایی به دست گرفته تصویر می‌کنند. (همان: ۵۱۱) و تیر چرخ کنایه از عطارد است.

که را بماند ازین غصه جان و دل به قرار که تیر چرخ برآید درین مقام از کیش (همان: ۴۸۴)

نه مجلسی فلکی کاندرو ز بس دهشت بود عطارد امی و مشتری جاهل (همان: ۴۴۶)

۱۵. عیوق

عیوق: پنجمین ستاره درخشان آسمان در صورت ممسک الاعنه با قدر ۰/۲۱، فاصله آن از منظومه شمسی ۴۶ سال نوری است. جای عیوق در بازوی راست ممسک الاعنه (عنان دار) است و سه ستاره در پی عیوق دیده می‌شوند، که آنها را بز و بزغالگان می‌گویند. بدین جهت نام دیگر عیوق «بزبان» است. ستاره عیوق با پروین طلوع می‌کند، و فاصله او به چشم ناظر با پروین دو نیزه است. در این وقت نسر واقع در سمت الرأس و نسر طایر در جنوب شرقی آسمان نمودار است، و ستاره عیوق در افق شمالی دیده می‌شود. رنگ ستاره عیوق درخشان و طلایی است. این کوکب برای شاعران فارسی خیال انگیز و سازنده تشبیهات گوناگون در شعر بوده است. (همان:

۵۳۸ و ۵۳۹)

گذشت گوشه چتر جلالش از عیوق فرو نیامده هرگز سرش به سلطانی
(همان: ۴۴۸)

۱۶. فرقد

فرقد، فرقدان، دو برادران، و آن دو ستاره پیشین است از هفت اورنگ کهین و فرقدان و فرقدین هر دو تثنیه فرقد است. فرق در اینجا نه به معنی کوکبی از صورت قیقاوس، بلکه به معنای سر است و به رعایت جناس همراه شده است. (همان: ۵۵۹)

قصر هدی شد به سعی شاه مشید رایت اسلام سر کشید به فرقد
(همان: ۴۶۴)

ای براق دولت را فرق فرقد پایگاه وی همای همّت را برج برجیس آشیان
(همان: ۴۴۸)

۱۷. کرکسان فلک (کرکسان سپهر، کرکسان گردون)؛ عقاب فلک، عقاب چرخ (نسر طایر)

عقاب فلک یا عقاب چرخ همان نسر طایر، صورت عقاب و یازدهمین ستاره درخشان آسمان است. با قدر ۰/۸۹ و فاصله آن از منظومه شمسی ۱۶ سال نوری می‌باشد، و عوام آن را شاهین ترازو گفته‌اند. (همان: ۷۹۰ و ۷۹۱)

کرکسان سپهر: دو ستاره نسر طایر و نسر واقع؛ نسر واقع: (عقاب نشسته) در فارسی دیکپایه و در پهلوی «ونند» گفته‌اند. چهارمین ستاره درخشان آسمان در صورت شلیاق است با قدر ۰/۱۴ به فاصله ۲۶ سال نوری از منظومه شمسی، و از سه ستاره ترکیب یافته و نام دیگرش در زبان عرب «هقعه» است از منازل قمر، (همان: ۷۹۲)

بازی که بر سر علمت دارد آشیان همواره کرکسان سپهرش شکار باد
(همان: ۴۵۶)

هر آن زمان که ببینند تیر چار پرم	بیفکنند پر و بال، کرکسان فلک
(همان: ۴۶۴)	
به دور تو چو کبوتر اسیر مضراب است	عقاب چرخ که گیتی شکار مخلب اوست
(همان: ۴۷۰)	
در چنگ او عقاب فلک همچو اُبره است	وقتی که باز قهر تو پرواز می‌کند
(همان: ۴۶۴)	
نسر طایر، سر تیر تو به شهپر گیرد	آن فلک قدر که گر از تو اجازت یابد
(همان: ۴۵۷)	
فراهم آورد از سهم تیر او پر و بال	کمان کین چو به زه کرد نسر طایر نیز
(همان: ۴۵۱)	
زو پیاده شده‌ست یک فرزین	نسر واقع بعینه خود گفتی
(همان: ۴۶۱)	

سفینه: نسر طایر، مطابق نسخ خطی (نا) و (نب) تصحیح شد.

۱۸. کواکب سعد و دَرَج

کواکب سعد: مشتری (سعد اکبر) و زهره (سعد اصغر) (همان: ۳۸۹)

دَرَج سعادت، دَرَج صندوقچه جواهرات است و سعادت به معنی خوشبختی و در کنار کواکب سعد یادآور دَرَج است که ایهام تناسب دارد. دَرَج: جمع درجه و جمع دیگر آن درجات است، درجه قسمتی از سی بخش برج است، و هر درجه را به سی دقیقه تقسیم کرده‌اند تا تعیین تقویم کواکب آسان باشد. هر جزء از سیصد و شصت

جزء فلک و دایره را نیز «درجه» گویند. و سعادت سعد بودن ستاره‌ها و تأثیر آنها بر سرنوشت انسانهاست و درج سعادت همان درجه طالع است. (همان: ۲۷۸ و ۲۸۰).
جهان چو خطبه به نامش کند کواکب سعد کند درج سعادت نثار منبر او
(همان:)

۱۹. مریخ (بهرام)

مریخ یا بهرام و وره‌رام و وه‌رام فارسی، یکی از ستاره‌های منظومه شمسی است. مدار آن بین مدار زمین و مشتری است. فاصله متوسط مریخ از خورشید ۲۲۶۴ میلیون کیلومتر و قطر استوایی آن ۶۷۲۰ کیلومتر و جرم آن ۰/۱۱ جرم کره زمین است، و سنگینی ویژه و متوسط آن ۳/۹۷ است. کلاهک‌های قطبی مریخ به احتمال قوی شامل قشر نازکی از یخ یا مواد یخبندان است. در سطح مریخ نواحی تاریک به رنگ‌های نارنجی دیده می‌شود، و به نظر می‌رسد که دریا باشند، و قسمت‌های روشن‌تر آن ممکن است قاره یا صحرا باشند. خانه‌های مریخ حمل و عقرب است و شرف او در ۲۸ درجه جدی و برج‌های میزان و ثور و بال او هستند، و در ۲۸ درجه سرطان هیوط اوست. مریخ معروف‌ترین ستارگان است و بدون شک از نخستین سیاراتی است که بشر نخستین آن را کشف کرده است. بهرام، وهران و ره‌ران، از اصل «ورثرغن» به معنی فاتح، شکننده و جنگجوست. این ستاره در تصورات ایرانی و یونان و روم ایزد یا خدای جنگ بوده است و یکی از منسوباتی که منجمان احکامی بدو نسبت داده‌اند کوبک لشگریان است. (مصفی، ۱۳۶۶: ۷۲۸ و ۷۲۹)

در صف بندگان تو مریخ روز رزم از شمار بسمل و فی
(همان: ۴۵۹)

هنگام کین چو نیزه بر اندازد از کتف مریخ را خطر بود از صدمت سنان
(همان: ۴۵۶)

وقت احسان و گه عنف، تو را دست بر جیس و دل بهرام است

(همان: ۴۸۶)

خسروا گر کین تو بر آسمان سازد مقام مشتری بهرام گردد زهره کیوانی کند

(همان: ۴۶۷)

۲۰. مشتری (برجیس) / قاضی چرخ

مشتری (برجیس): مشتری، بزرگ‌ترین سیاره منظومه شمسی است، و مدار آن بین

مدار مریخ و مدار زحل است. قطر مشتری بیش از ۱۱ برابر زمین و چگالی آن $1/4$

چگالی زمین می‌باشد. آریاها، قبل از مهاجرت به ایران، مشتری را به عنوان رب‌النوع

درخشان آسمان (به نام هورمزد) می‌پرستیدند و این پرستش، احتمالاً قبل از مذهب

میتراپی و در امتداد آن وجود داشته است. میزان خانه شرف مشتری و درجه شرف او

در این خانه ۱۵ درجه است، چنان‌که عطارد نیز در سنبله، همین حالت را دارد.

(فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۷۳۶، ۷۳۵) مشتری (سعد اکبر) و زهره (سعد اصغر)

است. (همان: ۳۸۹) و سعد اکبر: همان ستاره مشتری است، بنابراین که مقتضی حرارت و

رطوبت است و قوام حیات با آن کیفیت است، و نیز چون خاصیت آن اعتدال هوا و

هبوب ریاح فاضله است و این امور موافق ابدان حیوانات است، لاجرم به سعادت آن

حکم کرده‌اند. (همان: ۳۸۹، به نقل از نفایس الفنون)

قاضی چرخ را که لقب سعد اکبر است نام تو بر نگین سعادت نگار کرد

(همان: ۴۴۳)

پوشیده زهره جامه زر بفت و مشتری محتاج خرجه‌ای ست که بر طیلسان دهد

(همان: ۴۵۵)

هم مشتری ز لهو بر انداخت طیلسان هم زهره از نشاط درافکند گوشوار

(همان: ۴۴۵)

این هم تواضعی ست که کردی و گرنه چرخ داند که مشتری بننازد به طیلسان
(همان: ۴۵۷)

۲۱. نه کرسی فلک

نه کرسی فلک: نه طبقه آسمان، به ترتیب قمر، عطارد، زهره، شمس، مریخ، مشتری، زحل، فلک ثوابت و فلک اطلس. زمین را چهار کره خاک، آب، بادو آتش فرا گرفته است. فلک ثوابت منطقه البروج است. در فلک اطلس کوکبی نیست و بعد از آن لاخلای و لاملاء. بر هریک از افلاک عقلی حکومت می‌کند. عقل اول بیرون از افلاک است و بر عقل دوم که بر فلک نهم قادر است فرمان می‌راند. (شمیا، ۱۳۸۷، ج ۲: ۱۱۶)
نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد
(همان: ۴۵۵)

هفت خطه چرخ (هفت کوکب)

هفت خطه چرخ: هفت آسمان، ساکنان باستانی بابل تصور می‌کردند که آسمان از هفت طبقه روی هم چیده تشکیل شده و خورشید و ماه و پنج سیاره (عطارد، زهره، مریخ، مشتری و زحل) را بنابر اندازه دوری آنها از زمین در هریک از این طبقات می‌دانستند و خورشید و ماه و همه متحیره را ساکن طبقات و صاحب (رب) آن می‌شمردند. این پندار میان اقوام یونانی و سریانی راه یافت، و میان طبقه عوام آن اقوام رواج پیدا کرد، بعدها برای شهرنشینان جزیره العرب نیز در دوره جاهلیت این اعتقاد پیدا آمد و این مطلب از ورود و ذکر هفت آسمان در برخی از آیات قرآن آشکار می‌شود. (اسری: ۴۴)؛ (طلاق: ۱۲)؛ (مؤمنین: ۱۷ و ۸۶)؛ (فصلت: ۱۲)؛ (نوح: ۱۵)؛ (نبأ: ۱۲) (الملک: ۳) (مصفا، ۱۳۶۶: ۸۴۰ و ۸۴۱)

ای همت تو ساکن آن بقعه کز علو بیرون هفت خطه چرخ است برزنش
(همان: ۴۷۸)

کاشکی ره بر فلک بردی که دیدی چشم خلق کاین سه نوبت هفت کوکب بر فلک چون می‌زنند
(همان: ۴۴۷)

منابع

- انوری، حسن (۱۳۸۲): فرهنگ سخن ۲ جلد، تهران: انتشارات سخن، چاپ اول
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۷): فرهنگ اشارات ۲ جلد، تهران: نشر میترا، چاپ نخست از ویرایش دوم
- فاریابی، ظهیرالدین (۱۳۸۱): دیوان مندرج در سفینه تبریز ص ۴۴۲-۴۸۹، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول (عکس برگردان)
- _____، نسخه خطی کتابخانه ملی تبریز (اهدایی حاج محمد نخجوانی)، به شماره ۲۷۲۶ «به علت افتادگی صفحه آخر تاریخ کتابت معلوم نیست.» با علامت اختصاری (نا)
- _____، نسخه خطی کتابخانه ملی تبریز (اهدایی حاج محمد نخجوانی)، به شماره ۲۸۰۳، تاریخ کتابت ۱۲۵۳ قمری، با علامت اختصاری (نب)
- محمد پادشاه، آندراج (۱۳۶۳): ج ۴، تهران: انتشارات کتابفروشی خیام، چاپ دوم
- مصفا ابوالفضل (۱۳۶۶): فرهنگ اصطلاحات نجومی، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم
- معین، محمد (۱۳۸۴): فرهنگ فارسی ۶ جلد، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ بیست و دوم.

